



چه قهرگون شبی است
زلف آویخته بر آسمان و زمین
توفان تیرگی کوه و سنگ را در هم ریخته
گویب رنگریز زمانه، تنها رنگ سیاه می‌فرشد
چه شده‌است؟
دنیا لنتی غول را بر سر پیچیده

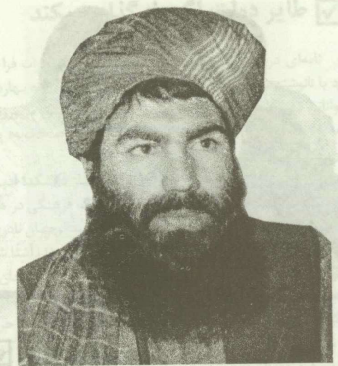
اما هیچ کدام برابر نیست،
اگر خدا آورده باشد که از وطن جدا افتاده باشی
هرچه باشد جیحون دیوانه شاید جاری است.

سیدابوطالب مظفری

شبهه انارهای قندهار

سید محمود جوادی حدائق‌البرای شاعران ما نمی‌است آشنا. تا چهار سال قبل، خیلی‌ها از طریق آثارش با او آشنایی داشتند بنده هم در سال ۷۲ توسط آقای مظفری در زاهدان با او آشنا شدم. از آن به بعد، تاروهای که از زاهدان آمدم، مدام مرمون سادگی و صمیمیت ایشان بودیم. سال گذشته که از وطن برگشتم، در یکی از مسافرخانه‌های شهر کویت پاکستان، مردی را دیدم شبهه او، اما خیلی تکیده و پیر باورم نمی‌شد جوادی باشد. صاحب مسافرخانه هم چیزی درباره‌اش نمی‌دانست. می‌گفت دو ماه است که به این‌جا آمده و ماهی هزار و هشتصد کلداریه اتاق می‌دهد. به انقش رفتم تا حقایق احوال را از خودش بپرسم و آشنایی‌ها تجدید شد. او فرزند نهرهای عمیق قندهار است، وقتی از روزگار صحبت می‌کند، می‌فهمی که قلبی دارد شبهه انارهای خونین شهرش، اما او چیزی که نشانه عدم رضایت باشد به زبان نمی‌آورد. آرامش در چهره‌اش موج می‌زند. نمی‌دانم، شاید بغض می‌کند. به قول خودش «بغض یعنی درد کتمان داشتن».

ایشان بعد از اتمام صنف دوازده در یکی از شرکت‌های دولتی آن روز مشغول به کار می‌شود. هشت ماه بعد که شوروی‌ها افغانستان را اشغال می‌کنند کبوتر حرم امام هشتم می‌شود. دو سال در مشهد می‌ماند به وطن بازمی‌گردد. در بازگشت، از صحنه‌های جهاد جذب رادیو پشتی زاهدان می‌شود. مدت سیزده سال در آن‌جا به کار تهیه و گویندگی خبر مشغول بوده و در همین ایام به خیل شعرا پیوسته است. از روزگار شاعری خود و گردهمایی‌های شاعران مهاجر خاطراتی دارد که با اشتیاق از آن‌ها تعریف می‌کند. جوادی بعد از فوت همسرش در زاهدان، دچار کسالت می‌شود.



دکتر به وی پرهیز می‌دهد؛ پرهیز از همه چیز، حتی از نوسندگی و گویندگی. لذا با رادیو خداحافظی می‌کند؛ کتاب‌هایش را می‌فروشد و دست‌نوشته‌هایش را پاره می‌کند، حتی برنامه‌های چهارده ساله‌ای را که برای بخش ادبی رادیو تهیه کرده است دست حسین نه ساله‌اش را گرفته به کویت پاکستان می‌رود تا شاید آرامش گمگشته‌اش را باز یابد. کسی که با کارهای فرهنگی الفتی دیرینه داشته است، حالا چهار سال است که در این شهر، بی‌هیچ همدمی روزگار سپری می‌کند. در یکی از مسافرخانه‌های شهر، اتاقی غریبه‌انه دارد که اجاتی برای فصل زمستان هم ندارد، تابستانش را نمی‌دانم. لوازم زندگی او را چند تکه پتو، مختصر ظروف آشپزی و یک‌دانه اجاق پیک‌نیک تشکیل می‌دهد که به کمک آن‌ها، برای حسینش که یازده سال دارد و شاگرد حلیمی‌سازی است، غذا تهیه می‌کند.

چند سال است که به دستور بزنگ شعر هم نمی‌گوید؛ اما وقتی خواهش می‌کنی، از شعرهای قدیمی‌اش با اشتیاق برایت می‌خواند. مدتی که در کویت بودم، هفتای دو سه بار سرافش را می‌گرفتم. بعضی اوقات دو سه ساعت با هم حرف می‌زدیم. روزهای آخر ازش خواستم برای دوستان شاعرش نامه بنویسد و شعر، نامه‌ای به دستم داد در سه سطر، با دوغزل از غزل‌های قدیمی‌اش. در همان شهر، یکی از دوستان نامه و غزل‌ها را از من گرفت که بخواند. روزی که این طرف می‌آمدم، گفت گم کرده است. سرآسیمه به سراغ جوادی رفتم؛ ولی آتانش قفل بود، لذا شرمندة اخلاق با صفای او ماندم. باشد که دیداری میسر گردد و از خجالتش بدرآیم. به امید آن روز.

قم - سلمانعلی زکی



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۱

بشکون، ادامه دادند و بی به ایران که مهاجرت کردند در این‌ها به شکل مدرن‌تری و روی طرح و برقراری خاصی هنر را دنبال کردند...

دینه

دلفین‌لاره رحمن

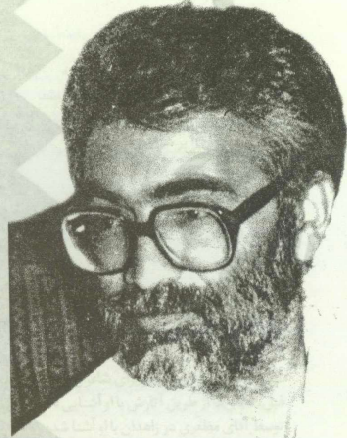
تندنا

“ هنر، نوعی مکاشفه است.”

گفتگو با ناصر طالب

گفت و گو





هنر، نوعی مکاشفه است

گفت‌وگو با ناصر طالب - نقاش

● بهتر است گفت‌وگو را آغاز کنیم پیرامون زندگی شما که کجا متولد شده‌اید و تحصیلات و گرایش‌تان به نقاشی چگونه بوده‌است.

○ در ابتدا عرض کنم که من در سال ۱۳۳۳ در شهر هرات متولد شده‌ام. از آوان طفولیت احساس می‌کردم که پیوند خاصی بین من و هنر وجود دارد. بر این اساس، با راهنمایی‌هایی که از طرف قیله گاهم می‌شدم، مرا می‌بردند نزد استاد محمدعلی عطار و همین باعث شد که دو سال در پهلوی ایشان تعلیم خط ببینم. در این زمان بود که با استاد سعید مشعل -استاد مشعل از استادان مسلم نقاشی و مینیاتوری در افغانستان است- و با کارهای ایشان از نزدیک آشنا شدم و احساس کردم که قلباً به نقاشی و مینیاتور و رنگ، بیشتر پیوند دارم تا با خط. لذا در سال ۱۳۵۳ نزد ایشان مراجعه کردم. با راهنمایی‌های ایشان، از این سال شروع کردم به آموزش نقاشی و مینیاتور. در مدت تقریباً دو تا دو و نیم سالی که نزد این مرحوم کار کردم، از هنرشان بهره‌ها بردم. مدت چند سالی هم شخصاً از روی کارهای ایشان و دیگر اساتید، تجربه‌اندوژی می‌کردم، تا این‌که اوضاع در افغانستان بر اثر جنگ مختلف و زندگی در آن‌جا غیرممکن شد. به همین دلیل، در سال ۱۳۶۳ به ایران هجرت کردم. در این‌جا به علاوه

مینیاتور، که رشته اصلی و مورد علاقه‌ام بود و کار می‌کردم، با نقاشی رنگ و روغن نیز آشنا شدم. نزد یکی از اساتید این فن به نام استاد اتحاد و آقای تقی‌زاده شروع به طراحی و نقاشی کردم و از آن زمان تا کنون روی نقاشی کار می‌کنم. گاهی از روی کارهای استادان و بعضی وقت‌ها هم روی طرح‌هایی که خودم انجام می‌دمم و فعالیت‌های هنری من ادامه دارد.

● درباره تحصیلات‌تان صحبت نکردید که به مراحل تحصیلات مکتب‌خانه‌ای دارید و یا دولتی.

○ بله، تحصیلات ابتدایی را تا صنف ششم در مکتب جامی در هرات ادامه دادم. بعد از آن، به خاطر مشکلات اقتصادی وادار به ترک تحصیل شدم. در آن زمان دکانی داشتیم و من به خاطر علاقه‌ای که به هنر داشتم، در کنار کسب و کار روزانه به هنر نقاشی هم ادامه می‌دادم.

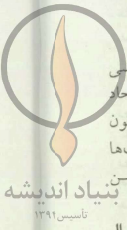
● از صحبت‌های شما این طور استفاده شد که شما در مرحله نخست در افغانستان به سوی نقاشی مینیاتور گرایش پیدا کردید و این هنر را به شکل سنتی‌اش -سینه به سینه- یاد گرفتید. یعنی با رفتن نزد اساتید و مشق گرفتن از آن‌ها و یا نگاه به تابلوها و آثار هنرمندان دیگر، نقاشی و مینیاتور را یاد گرفته و روی علاقه‌ای که خودتان

داشتید، ادامه داده‌اید. ولی به ایران که مهاجرت کردید در این‌جا به شکل مدرن‌تری و روی طرح و برنامه خاصی هنر را دنبال کرده‌اید. آیا این‌گونه بوده شکل کار شما؟

○ بله، همین طور است. هنر در مراحل ابتدایی، نیاز به آموزش دارد، ولی به طور کلی آموختنی نیست، چنان‌که از یکی از هنرمندان معروف پرسیده شد که نزد استادان چه آموختی؟ گفت: چند سال از ایشان آموختم و چند سال دیگر باید تلاش کنم که بالاخره چیزهایی را که آموختم فراموش کنم تا بتوانم جوهره اصلی را که در وجود خودم است، کشف کنم. پس هر هنرمند و هر نوآموزی که می‌خواهد از هنر چیزی بیاموزد، باید بیاید مراحلی از هنر را بیاموزد و بعد این مراحل را فراموش کند. یعنی از آن چیزهایی که آموخته بهره بگیرد، برای آن چیزهایی که باید فراموش کند، تا این‌که جوهره اصلی خود و شخصیت هنری خود هنرمند متبلور شود. تا چنین نکند، هیچ‌گاه شخصیت اصلی و جوهره اصلی خود هنرمند بروز نخواهد کرد و همیشه اگر پیرو خط مشی استاد و یا سنی که در گذشته‌ها یا آن نقاشی می‌کردند باشد، هیچ‌گاه خلاقیت به وجود نخواهد آمد. لذا یک مدت و یک مراحل را باید انسان بیاموزد و بعد، مراحلی را خودش روی پای خود ایستاد شود و بتواند چیزهایی را که خودش کشف کرده و خودش درک کرده از هنر، به منصفه ظهور برساند.

● بنابراین در مرحله نخست که گرایش‌تان به سمت هنر خط بود، به خاطر امکاناتی بوده که در جامعه بوده، نه این‌که واقعاً همان طبع جبلی شما را به طرف خط و خوشنویسی کشیده باشد و برای تعلیم خط نزد استاد محمدعلی عطار بروید و...؟

○ بله، من به این اعتقاد هستم که خود هنر و مسائل هنری در وجود بعضی افراد ذاتاً وجود دارد و نهفته است. قبل از این‌که من با خط و یا مینیاتور آشنا شدم، خوب به خاطر دارم که در آن زمان مجله هنر و مردم چاپ می‌شد در ایران و یک تعدادی از مجلات را به هرات روان می‌کردند به کنسولگری ایران و کنسولگری ایران هم به کسانی که اهل نرتهنگ و هنر بودند اهدا می‌کرد. از جمله در همان زمانی که سن ۱۴ یا ۱۵ سال داشتم، یک چند جلد از این مجله هنر و مردم را کنسول اهدا کرده بود به قبله‌گاه من. وقتی این مجله‌ها را ورق می‌زدم، چند نمونه از خط‌های سیرعماز را دیدم و چند تابلو از استاد حسین بهزاد که از مینیاتوربسته‌های معروف ایران است و من به خاطر منبت که با هیچ یک از معیارهای هنری آشنایی نداشتیم. وقتی همین آثار بهزاد را دیدم، بی‌بردم که در دل و قلب من و در وجود من یک پیوستگی عمیقی با هنر هست. حتی شبها که می‌خوابیدم، این تابلوهایی را که از استاد بهزاد کار شده بود -یک تابلوی بود از حافظ و یکی به نام پیرچنگی- می‌دیدم و همیشه این تصویرها را در ذهنم -حتی در عالم خواب- می‌دیدم و این تصاویر در ذهنم می‌رقصیدند. این وقت احساس کردم که بین من و نقاشی و هنر، رابطه‌ای عمیق و نامرئی وجود دارد. لذا من اصرار کردم پیش پدرم که مرا ببرند به نزد کسی که در این رشته تخصصی دارد تا بتوانم از وجود او استفاده کنم، تا این‌که مرا راهنمایی کردند و بردند پهلوی استاد محمدعلی عطار و یک دو سالی را که در کنار ایشان بودم، دیدم که عالم نقاشی، عالم وسیع‌تری است از خط. چون با رنگ سر و



پیشاد آندیشه
تاسیس ۱۳۸۱

کار دارد، با پرسپکتیو و با دور و نزدیک. این‌ها یک دید وسیع‌تر و منظره زیباتری برای انسان باز می‌کند. لذا با آشنایی با استاد مشعل، نزد ایشان رفتم، اگرچه در آن وقت من زیاد کار می‌کردم، روزها و شبها کار می‌کردم، به خاطر مسایلی و مشکلات اقتصادی که ما در هرات داشتیم، ناچار بودیم برویم دنبال کسب و کار. عموی داشتیم، در دکان که بردیم، ایشان خیلی ملامت می‌کرد و گاهگاهی شماتت می‌کرد که این کاری که تو می‌کنی، کار نیست و یک کار دخترانه است که گرفته‌ای و روز تا شب نشسته‌ای تنها و روز خود را به این‌ها سر می‌کنی و وقت خود را تلف می‌کنی. حتی من به خاطر دارم که تصمیم گرفتم وسایل نقاشی ای را که داشتم مثل رنگ، نلم و کاغذ، ببرم به داخل نهری که از داخل سرای می‌گذشت بیندازم که آن‌ها را آب ببرد و دیگر اصلاً دست به نقاشی نزنم. بعد از یک مدتی دیدم که نه، از درون چیزهایی و انگیزه‌هایی مرا وادار می‌کند و گریبان مرا گرفته که باید حتماً ادامه بدهم، به مصداق شعر حافظ که:

در اندرون من خسته‌دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

این سبب می‌شد که باز دوباره رنگی بخرم، کاغذ و قلمی بخرم و آماده کنم و همین مسأله دو سه مرتبه برای من تکرار شد، چون مشکلات اقتصادی بود و این خیلی لطمه زده بود به کار من. لذا، روی همین علاقه و انگیزه درونی بوده که تا به حال نتوانستم قطع رابطه کنم با مسایل هنری و دلخوش هم هستم و با آن زندگی کرده‌ام و مایه دلخوشی من در زندگی همین هنر است و بس.

● در ضمن صحبت‌هایتان اشاره کردید به موانعی که در زندگی‌تان در جامعه بر سر راه شما وجود داشته و حایل بوده بین شما و هنر نقاشی، که مردم شما را سرزنش می‌کردند و به نوعی مورد تمسخر و نیشخند مردم واقع می‌شدید با توجه به این‌که شما در یک خانواده روحانی متولد شده‌اید و رشد پیدا کرده‌اید و با توجه به این‌که نقاشی هنری است که از نظر مذهبی به آن صورت تایید نشده و موانعی بر سر راهش است. آیا از این ناحیه هیچ مانعی بر سر راه شما نبود؟

○ بله. حاج آقای ما در عین حالی که روحانی بود، به مسایل یک دید وسیع‌تری داشت و این را به خاطر دارم و سؤال هم کرده‌ام از ایشان که آیا نقاشی کردن هم از نظر شریعت کراهت دارد؟ دو سه مرتبه سؤال کردم که آری، تصویرسازی کراهت ندارد و در مجسمه‌سازی هم آن چیزی که سایه داشته باشد، از نظر شرعی کراهت دارد. و نلوحا این را نفهاندند که نه خود تصویرسازی اشکالی ندارد. و دلایش را هم پرسیدم و استدلال کردند و من هم بعد مراجعه کردم به بعضی از احکام شرعی که در این باره بوده و خوب اکثر احکام شرعی مبتنی بر همان علت خود است. در تمام احکام شرعی، تا زمانی که علت آن حکم نداشته باشد، خود آن حکم هم وجود دارد. خیلی از مسائل شرعی را ما در گذشته داشتیم که امروز می‌بینیم تحریم آن‌ها به آن صورتی که در گذشته وجود داشته، حالا وجود ندارد. همین موسیقی که امروز مجاز می‌باشد، اگر ما به کتاب‌های فقه چهارصد یا پانصد سال قبل مراجعه کنیم، به هیچ وجه علمای آن زمان اجازه نمی‌دادند. خصوصاً مجسمه‌سازی و



تصویرسازی که در صدر اسلام تحریم شده، این‌ها علتی داشت که تحریم شده، وقتی که علت‌ها وجود داشته باشد، خوب تحریم هم قرص و محکم و پابرجاست. اگر علت آن‌ها برداشته شود، مسلماً خود حکم هم از بین می‌رود. چنانچه در آن زمان اگر مجسمه‌ای می‌ساختند با تصویری را می‌ساختند به منظور پرستش بوده. تا وقتی که پرستش وجود داشته باشد، خوب حرام است، ولی اگر در مسیر هدایت و راهنمایی جامعه و مردم باشد، نه تنها قبیح ندارد که خیلی حُسن هم دارد. خودم چنین برداشتی از مسایل شرعی در ذهنم است و من خودم را راضی می‌سازم و هیچ وقت از این ناحیه دغدغه و دلهره‌ای نداشتم که مبادا عیب و اشکال شرعی داشته باشد.

● در حقیقت شما از ناحیه پدر نه تنها باز داشته نمی‌شدید که تشویق هم می‌شدید و همین می‌تواند بزرگ‌ترین توفیق باشد برای یک هنرمند که از یک خانواده روحانی باشد و در عین حال، مانعی هم از این ناحیه بر سر راهش وجود نداشته باشد. با توجه به این‌که شما از دوران طفولیت یک شوخ گرایش خاص به هنر داشتید، می‌توان گفت که شما - با توجه به صحبت‌های قبلی‌تان - هنر را یک نوع مکاشفه می‌دانید. آیا این را درست متوجه شده‌ام؟ یعنی چیزی نیست که بر اثر تلاش کردن به دست بیاید، یک جوهری است که در نهاد هر انسان بیاید و وجود داشته باشد که انسان به این مقام برسد و یا به هر حال این جلوه‌ها را کشف بکند.

○ بلی، حرفی خیلی معقول و به‌جایی است. هنر چیزی نیست، مگر مکشوفه. اگر همان مکاشفه بر روی هنرمند باز شد، می‌تواند یک اثر هنری ناب خلق بکند، در عین حال که از نظر آموزش در سطح ابتدایی است. هنرمندانی بودند در تاریخ که از نظر تکنیک و تجربه در اوج بودند، ولی از نظر مایه‌های هنری - که یک اثر هنری باید داشته باشد - فاقد آن مایه‌های لازم بودند. حتی در زمینه‌های شعر و غیره هم چنین چیزهایی صدق می‌کند، چنانچه خود نظامی عروضی که به تمام فنون شعر وارد بود، نتوانست شعر نابی بنسراید که مورد قبول اهل هنر باشد. در مقابل می‌بینیم خیلی از شاعران هستند که بی‌سوادند، ولی شعرهای نابی گفته‌اند که مملو از خصوصیات هنری است. لذا هنر یک نوع مکاشفه است، نه این که بر اثر تحصیل به دست بیاید.

● شما در صحبت‌هایتان اشاره کردید که در آوان گرایش‌تان به هنر، به تابلو‌هایی برخوردید از استاد مشعل. در حقیقت شما تنها در خدمت استاد مشعل زانوی شاگردی زده‌اید؟

○ بلی.

● خوب است که در این بخش درباره استاد مشعل هم کمی صحبت بکنید که چه هنری داشتند و چه مایه جوهر هنری در وجودش نهفته داشت؟

○ استاد مشعل جزء همان مردان و افراد خود ساخته‌ای بودند که در طول تاریخ آمده‌اند و وجود دارند. افرادی که واقعاً می‌شود گفت کلمه خود ساخته به آن‌ها صدق می‌کند. اگر ما تاریخ هرات و افغانستان در همان زمان چهل یا پنجاه سال قبل را مطالعه بکنیم - مثلاً خود هرات را که ما شناخت بیشتری داریم - در این جامعه هنر واقعاً مرده بود و آن سابقه درخشانی که هرات داشت، تمام آن آثار هنری و آن سابقه

درخشان از اذهان پاک شده برد و هیچ انگیزه‌ای برای مردم و جامعه وجود نداشت تا بتوانند آن را زنده کنند و پس برگردند به آن عصر درخشان. استاد مشعل واقعاً یک چراغی بود در همان زمان فرازه همین افراد و مشتاقان هنر. از را باید در هرات پیر نقاشی عصر حاضر بدانیم. این کلمه گزافی نیست، چون او بود که در محیط هرات مردم امروز را با هنر آشنا کرد و هنر را مجدداً در هرات زنده ساخت، خصوصاً هنر نقاشی را که سبک استاد مشعل بود. او آدم خلاق بود و ابتکارات چشمگیری در هنر داشت. هنر ایشان در این عصر واقعاً از خلاقیت خاصی برخوردار بود و این ناشی از تحلیل قوی او بود که داشت و از آن بهره گرفت. تمام خصوصیات یک هنرمند متعهد و تیزبین و با درک، در وجود استاد مشعل بود. در جامعه‌ای که نه آموزش بود و نه تشویق و ترغیب، ایشان توانست خود را به اوج و قله انتخار برساند. واقعاً همان ذوق هنری و نبوغ هنری که در وجود ایشان بود، این را آشکار می‌سازد.

● هرات از گذشته‌های دور، مهد تمدن و فرهنگ بوده است هنرهای مختلفی در این سرزمین رشد پیدا کرده و به کمال رسیده و باعث افتخارات تاریخی مردم ما بوده و هست. یکی از برجستگی‌های مهم هنری که در سرزمین هرات، انسان مشاهده می‌کند، مینیاتورها است که می‌شود گفت به نحوی در آنجا مینیاتورها به اوج هنری خود رسیده. آیا از آن اوج هنری امروز هم اثری هست یا نیست؟ شما به عنوان نقاش و هنرمندی که با مینیاتور سر و کار دارید نظرتان چیست؟

○ نه، بیشتر به عفت باید که این عفت چنگ و دهن نام نماند

● علت چیست؟

○ هرچیز در یک شرایط خاص رشد می‌کند. اگر همان دربار سلطان حسین و تشویق و ترغیب‌های امیر علی شیر نوایی نمی‌بود، هیچ‌گاه هنر در همان سرزمین هم رشد نمی‌کرد. پس به گفته ژان ژاک روسو اگر سنجایای انسانی زاینده محیط‌اند، پس محیط را باید انسانی ساخت. واقعاً هنر هم همین طور است و این سخن در مورد هنر هم صادق می‌کند. اگر ما بخواهیم هنر در سرزمینی رشد و اعتلا پیدا بکند، باید زمینه را برای آن آماده ساخت. لذا متأسفانه از آن بابت که هرات دوباره آن اوج و اعتلا را بازیافت، استاد مشعل هم تلاش داشت و یکی از تلاش‌ها و آرزوهایش این بود که می‌گفت مکتب هرات را باید زنده بسازم و مردم را متوجه بسازم و جامعه هرات را متوجه بسازم که شما همچنین سابقه درخشانی داشته‌اید. وقتی که این‌ها متوجه سابقه درخشان و تاریخی خود باشند، آن وقت است که می‌توانند روی پای خود بایستند و احتمال این است که به آن قله‌ها دست پیدا کنند. متأسفانه این راه ناتمام ماند و اجل مهلت نداد و استاد مشعل به آرزوهای خود نرسید، ولی در عین حال، خدمات شایانی کرده و شاگردان خیلی برجسته‌ای تربیت کرده از جمله آقای مقصودی، آقای عبدالکریم رحیمی و سعید مفتی زاده و... چند نفری هستند که در خارج هستند و کار می‌کنند و مطمئن هستم که در آینده از استادان مسلم این فن خواهند بود.

● حالا برگردیم روی آثار خود شما. شما در نقاشی پیرو سبک خاصی هستید؟ یا نه، نه همان مکاشفه‌ای که پیشتر صحبت شد و معتقد هستید، به آن عمل می‌کنید و آنچه را که



پیمان آندیشه
تاسیس ۱۳۹۱



از نگاه معنوی از درونتان می‌جوشد پیاده می‌کنید؟

○ کسی که فعالیت هنری می‌کند، از قبل معین نمی‌کند که من در چه سبکی و در چه قالبی باید قدم بردارم و یا بروم در قالب و یا سبک خاصی هنر را تجربه کنم. نه، این طور نیست، فکر کنم که خود هنرمند که کار می‌کند و جوشش و حرکتی دارد، اگر از نبوغ خیلی بالایی برخوردار باشد، ممکن است به وجود آورنده یک سبک باشد و اگر نباشد، خود را نشان می‌دهد که بالاخره پیرو است و در قالب یک سبکی آوارش می‌کنند. من بیشتر بر اثر عواملی که مرا وادار کرده، به شیوه رالیوم کار کنم، چون اکثر بیننده‌هایی که آثار ما را می‌بینند احساس می‌کنم - از این سبک بیشتر لذت می‌برند. اکثریت مردم این‌گونه‌اند و هنرمند هم اگر هنر را برای خودش می‌خواهد، بنشیند داخل خانه و برای خود شعر بگوید و آن را در دفتر خود حفظ کند و احتیاجی نیست که به مردم بگوید و اگر این طور بشود، می‌شود هنر برای هنر، ولی اگر هنر برای مردم باشد، هنری را به مردم عرضه کند که مردم لذت ببرند و مردم جامعه ما به مقتضای حال و همان شرایط فرهنگی که دارند، متأسفانه کمتر با هنر رابطه دارند. مکتب‌های مدرن را کمتر می‌شناسند و امروز حتی خود غربی‌ها و مکاتب نقاشی که در غرب به وجود آمده، حتی خود هنرمندانی که در زمینه نقاشی قلم می‌زنند، خودشان برای خودشان ناشناخته هستند. حتی برای خود مردم جامعه غرب هم ناشناخته‌اند و این یک درد بزرگ است. لذا اگر ما هم در قالب سبک‌های

نوبن نقاشی که در غرب به وجود آمده قلم بزنیم، خوب مسلماً حتی برای خودمان بیگانه است که هیچ، برای مردم و جامعه هم کاملاً بیگانه خواهد بود. لذا من تلاش و کوشش کرده‌ام تا کارهایی انجام دهم که خود مردم بیسندند و بفهمند و از آن لذت ببرند. زمانی که می‌بینم مردم از آثار هنری من لذت می‌برند، خودم هم لذت می‌برم و منتهای آرزویم همین بوده.

● در حقیقت شما در خلق آثارتان بیشتر همان خواسته‌های مردم را در نظر دارید، یعنی آثارتان را به گونه‌ای شکل می‌دهید که از دیدن آن‌ها مردم ارضاء شوند و به هر حال، اگر پیامی هم است انعکاس دهنده آمل مردم است نه این‌که آشکار کننده جوهره درونی شما باشد؟

○ هیچ چیزی در طبیعت وجود ندارد که دارای پیامی نباشد. حتی اگر ما یک خطی می‌کشیم، خود آن خط مفهوم خط را می‌رساند. وقتی که ما یک اثری از زندگی مردم خلق می‌کنیم، کوشش می‌کنیم که پیامی هم در این اثر باشد از قبیل فقره بی‌نوا، و محرومیتی که در جامعه حاکم است، سعی و کوشش می‌کنم که در تابلو منعکس کنم، و همین پیام را اگر من بتوانم به طریق بهتری برسانم، درست و کافی است.

● در چند تا از آثار و تابلوهایتان که دیدم، به این نتیجه رسیدم که شما به چند سوژه و موضوع بیشتر علاقه دارید. یکی زندگی مردم افغانستان که زندگی طبیعی مردم را





می‌خواهید نقش کنید و از طریق نقاشی این‌ها را ماندگار بسازید، که البته بیشتر این پرداختن به زندگی مردم مربوط می‌شود به گذشته، یعنی گذشته باشکوه مردم افغانستان را می‌خواهید برجسته کنید و به نقاشی بگذارید. دوم این‌که به طبیعت، یعنی به طبیعت محض بیشتر می‌پردازید و سوم، برتره، یعنی نقاشی چهره، آیا دلیل خاصی دارد که به این چند موضوع بیشتر می‌پردازید؟

○ بلی. همین طور که شما دیدید، من تصمیم دارم و می‌خواهم مردم را به گذشته درخشان خودشان متوجه بسازم و یادآوری کنم از همان گذشته درخشان این‌ها. یک مطلب این‌که مردم را متوجه فقر و



فلاکت امروزی بسازم و علت و دلیلش هم همین است که در حال حاضر آثار باستانی‌ای که ما داریم، در حال نابود شدن است. باید آن‌ها را و دیگر مفاخر را ثبت کرد، حتی توسط نقاشی.

● یعنی در حقیقت با توجه‌دادن به گذشته، می‌خواهید بدبختی امروز را نشان دهید، درست است؟

○ بلی. یک سری تابلوهایی که کار کردم، از آثار باستانی هرات است و این آثار باستانی، هرکدام حکایتی از سابقه فرهنگی و علمی درخشان کشور ماست که بر اثر جنگ و بی‌توجهی مسئولین، اینها در حال نابودی است. در حال حاضر، اکثر تابلوهایی که دارم و یا در حال درست کردن آن‌ها هستم، همین آثار تاریخی است که در حال فرو پاشیدن است و من می‌خواهم به تصویر بکشم و بقیه هم دارم اگر اوضاع به همین صورت ادامه پیدا کند، بیست یا سی سال بعد، از هیچ کدام این‌ها اثری نخواهد ماند. لذا به خود مردم از طریق تابلوها باید گفته شود که شما این چنین آثاری داشته‌اید و این چنین سابقه درخشانی داشته‌اید و فقر و

بدبختی‌ای که امروز ما داریم و این در زندگی واقعی مردم است، این‌ها را باید متوجه بسازیم و من تلاش می‌کنم که متوجه بسازم، ما دچار فقر و فلاکت و بدبختی شده‌ایم، چنانچه به هریک از این تابلوها نگاه کنید می‌بینیم لباس و طرز زندگی مردم همه حکایت از فقر و بدبختی‌شان دارد که جنگ و عدم رشد فرهنگی و اقتصادی بر ما تحمیل کرده و این‌ها همه باید به نمایش گذاشته شود.

● درباره پرداختن به طبیعت و نقاشی چهره چه؟

○ یکی از دلایلی که من می‌خواهم از چهره‌ها نقاشی کنم، ربط پیدا می‌کند به همان سابقه درخشانی که ملت و کشور ما داشته و من تصمیم دارم از این مشاهیر خراسان، یک سری تابلوهایی را بکشم و اینک در

شب‌ها که می‌خواهیدم، تابلوهایی را که از استاد بهزاد کار شده بود در ذهنم می‌دیدم و این تصاویر در ذهنم می‌رقصیدند. این وقت احساس کردم که بین من و نقاشی و هنر، رابطه‌ای عمیق و نامرئی وجود دارد.

حال طراحی‌شان هستم که آماده بکنم، ما شخصیت‌های بزرگی داشتیم؛ شخصیت‌های علمی داشتیم، از جمله خواجه انصار، امام فخر رازی، امیر علی‌شیر نوایی و کمال‌الدین بهزاد. این شخصیت‌های علمی و فرهنگی را داشتیم، مثلاً ابومسلم خراسانی هم از مفاخر خراسان بوده که این هم یک حرکتی است برای شناخت و بیداری ملت و متوجه ساختن جوانان به گذشته‌شان و سابقه درخشانی که داشتند. این‌ها را باید متوجه بسازیم و انگیزه این کارها هم همین‌ها است.

● فعلاً شما بیشتر نقاشی می‌کنید یا مینیاتور کار می‌کنید؟

○ بیشتر نقاشی کار می‌کنم.

● آیا مینیاتور را به کلی ترک کرده‌اید؟ چرا؟

○ مینیاتور، امروز نیاز جامعه ما را به آن صورت نمی‌تواند رفع کند، به دلیل این‌که ما هیچ وقت فقر و بدبختی‌ای را که با نقاشی و رنگ روغن می‌توانیم به نمایش بگذاریم به وسیله مینیاتور نمی‌توانیم. مینیاتور این قابلیت را به اعتقاد من کمتر دارد. برای همین، من به طرف نقاشی‌های

رنگ روغن و رالیژم روی آوردم و مینیاتور را ترک کردم.

● امروز، به هرحال در ایران یک نظریه برتری هم در مورد مینیاتور وجود دارد که استاد محمود فرشچیان یک تحولاتی را در این هنر به وجود آورده. اولاً این تحولات به نظر شما درست است یا نه؟ دوم این‌که آیا توانسته با این تحول، پیام‌های جهان امروز ما را به اصطلاح منتقل کند به انسان امروز؟

○ در این‌که استاد محمود فرشچیان در مینیاتور ایران و نقاشی ایران اثر خیلی عمیقی داشته، هیچ شک و تردیدی نیست. واقعاً استاد فرشچیان یک هنرمند به تمام معناست که توانسته نقاشی و مینیاتور ایران را خیلی متحول بسازد. یعنی قبل از استاد فرشچیان، نقاشی مینیاتور ایران دچار رکود شده بود. او با نوآوری‌هایی که در مینیاتور کرد، روح تازه‌ای در مینیاتور ایران دمید. در این‌که آیا این تحول و تغییری که استاد فرشچیان در هنر مینیاتور داده مثبت است یا منفی؛ به نظر بنده مثبت است و ما این را به فال نیک می‌گیریم. کاش در تمام زمینه‌های نقاشی این تحول ایجاد شود و تمام هنرمندان بتوانند در تمام رشته‌های هنری باعث سبک جدید شوند و پیروز و مقصد نباشند.

● به هرحال، همین تحولی که به وجود آمده، نمی‌تواند آن موضوعات و پیام‌هایی را که افرادی چون شما از زندگی مردم افغانستان دارید به جهانیان منتقل کند؟ به طور کلی مینیاتور این ظرفیت را دارد که منتقل بکند موضوعات جدید را؟

○ به نظر من، هر شیوه و سبکی از خود ظرفیت‌هایی دارد و هر چیزی را برای کار خاصی به وجود آورده‌اند. در این‌که شما فرمودید آیا شیوه مینیاتور پاسخگویی نیاز مردم هست یا نه؛ باید عرض کنم که هر خط و روش و شیوه نقاشی می‌تواند بعضی موضوعات را از سبکی دیگر رساتر و روشن‌تر بیان بکند و ما آن چیزهایی را که می‌توانیم با شیوه مینیاتور بیان بکنیم هیچ‌گاه با شیوه رنگ روغن و سبک‌های دیگر نقاشی نمی‌توانیم، چنانچه ما خواسته باشیم درخشش و یا نوری را که در یک برکه آب ایجاد می‌شود به نمایش بگذاریم، هیچ وقت این برق نور را در شیوه‌های نقاشی دیگر به نحو احسن کشیده نمی‌توانیم آن طوری که به شیوه رنگ روغن به نمایش می‌گذاریم. لذا آن در جای خود نیکوست و این در جای خود. یعنی هر کدام در جای خود.

● در حقیقت مینیاتور یک ظرفیت مخصوص دارد و نقاشی رنگ روغن هم یک ظرفیت‌های مخصوص به خود دارد؟

○ بلی. یکی از عواملی که اکثریت به نقاشی رنگ و روغن روی می‌آورند، همین ویژگی است. یک تابلو مینیاتور اگر به طور احسن و نیک کار بشود، حداقل پنج یا شش ما؛ طول می‌کشد و زمان می‌گیرد. لذا فرصت‌های امروزی هم تقاضا نمی‌کند که کسی یک تابلو را در ظرف پنج یا شش ما کار بکند. یکی از عواملی که مردم و هنرمندان روی آورده‌اند به طرف سبک‌های دیگر نقاشی، همین کمبود زمان است.

● شما حالا که در نقاشی کار می‌کنید، فقط با شیوه رنگ و روغن کار می‌کنید یا با شیوه‌های دیگر نیز کار می‌کنید؟

○ بیشتر رنگ و روغن را آبرنگ کار می‌کنم.

● یعنی ظرفیت این روش‌ها بیشتر از روش‌های دیگر است؟

○ بلی. ارتباط من بیشتر است.

● از نگاه رنگ بیشتر تابع موضوعات هستید و هر طور که موضوع تقاضا داشته باشد رنگ‌ها را انتخاب می‌کنید و یا نه بیشتر ذوق درونی خودتان اثر دارد در انتخاب رنگ‌ها؟

○ مسلماً است که ذوق خود هنرمند هم دخالت زیادی دارد. اگر ما خود طبیعت را در نظر بگیریم، اگر پنجاه درصد تابع طبیعت باشد، پنجاه درصد هم تابع خلاقیت خود هنرمند است. اکثر رنگ‌هایی که در تابلوها می‌بینیم، اگر در طبیعت نگاه کنیم، وجود ندارند و این دلیل بر آن است که خود ذوق هنرمند هم در آن دخالت دارد.

● به هرحال، منظور این بود که بعضی از رنگ‌ها حالت اندوهناک و غمگینانه‌ای دارند و بعضی از رنگ‌هایی که روشن هستند، حالت شاد دارند. در موضوعی که به اصطلاح خیلی غمناک باشد و فقر و بدبختی را بخواهید نشان دهید، ذوق درونی شما دوست دارد چه نوع رنگ‌هایی را انتخاب کند؟ تابع موضوع هستید یا نه، می‌خواهید کمی از آن حالت غمگین بیرون بیایید و رنگ‌های روشن را انتخاب کنید تا تصرف هنرمندانه‌ای هم در رنگ‌ها کرده باشید؟

○ خوب، هنرها را اگر عمیق‌تر مطالعه بکنیم و دقیق‌تر بشویم، می‌بینیم هیچ یک از آن‌ها از واقعیت خارج نیست. اگر ما سبک‌های مختلف نقاشی از قبیل رالیژم، ناتورالیزم و... را مطالعه کنیم یعنی تمام این مکاتب نقاشی را عمیق مطالعه بکنیم، در عین حال که همه هنرشناس‌ها معتقدند که ما تابع خیالات و تصورات خود هستیم، می‌بینیم که آن‌ها به نحوی تابعیت از واقعیت می‌کنند. مگر خود هنرمند که می‌خواهد کاملاً خیالی نقاشی کند آیا خیالی بودن او غیر از آن است که دریا و دره و سنگ و کوه را به نمایش می‌گذارد؟ پس این کوه، سنگ و دره و واقعیت‌هایی اندک مبین افکار و اعتقادات درونی فرد هستند. پس به اعتقاد من، خود طبیعت خیلی مؤثر است. در حقیقت طبیعت مادر است در نقاشی.

● شما که فعلاً مشغول نقاشی هستید، آیا شاگرد هم آموزش می‌دهید یا نه، در عالم خلوت و تنهایی فقط به نقاشی می‌پردازید؟

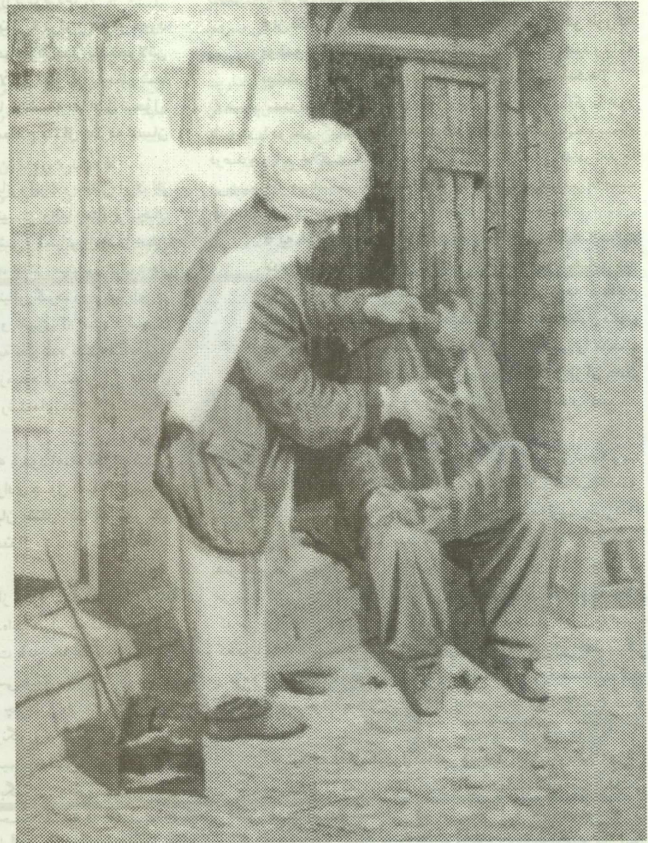
○ نه. چون باز نقاشی باز برمی‌گردد به مشکلات اقتصادی و باز این افزوده شده با درد مهاجرت و آوارگی و من اگر فرصتی پیدا کنم، بعد از مسایل اقتصادی در اوقات فراغتی که پیدا می‌کنم، به نقاشی روی می‌آورم. متأسفانه تا به حالا موفق نشده‌ام که شاگرد آموزش بدهم، یعنی فرصتی پیدا نکردم و خیلی آرزو دارم که زمینه مساعد باشد و فرصت پیدا شود کسی را آموزش بدهم و چیزهایی که آموخته‌ام، به دیگران هم یاد بدهم.

● شما در زندگی در مرحله اول دنبال کار و تلاش برای معاش هستید و بعد اگر فرصت شد برای نقاشی وقت می‌گذارید؟

○ در کنار شغل اصلی و حرفه اصلی و در کنار فعالیت‌های روزانه، نقاشی می‌کنم. برای میل درونی خود.

● تا حالا چه در افغانستان و چه در ایران آیا نمایشگاه برگزار کرده‌اید؟ به هرحال این ارتباطی که در آغاز



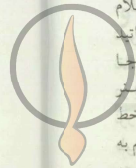


صحبت‌های خود فرمودید با مردم دارید، به چه نحوی بوده است؟
 ○ در افغانستان، یک محلی را استاد مشعل برای نمایشگاه ترتیب داده بود که مردم و توریست‌ها دیدن می‌کردند و می‌خریدند و می‌بردند. در اینجا هم بعضی مجامع عمومی است که هر یک ماه نمایشگاهی دایر می‌شود بین نقاش‌ها و هنرمندان و آن‌ها آثار خود را می‌آورند و این آثار بیندگانی هم دارد. گاهگاهی نمایشگاه انفرادی هم ترتیب می‌شود و در آنجا شرکت کرده‌ام و بعضی‌ها با من آشنایی دارند به منزل می‌آیند و آثار مرا می‌بینند. به این شکل با مردم ارتباط دارم.
● برای نقاشی کردن، شما در ایران بیشتر زمینه داشته‌اید یا در افغانستان؟ عالم مهاجرت چگونه بوده است؟
 ○ من در ایران بیشتر فرصت داشته‌ام.
● لطفاً علتش را بیان کنید.

○ علتش هم این است که در ایران، فعالیت‌های هنری بیشتر بوده است تا در افغانستان. در افغانستان و در هرات که ما بودیم، یک استاد مشعل بود و یک محلی بود و یک تعداد خاصی از مردم، مردم با هنر آشنایی نداشتند، مگر یک عده محدودی، ولی در این‌جا زمینه برای رشد هنر خیلی بیشتر است. اگر کسی خواسته باشد در زمینه هنر فعالیتی بکند، در این‌جا زمینه مساعدتر است.

● در اینجا به هنر بیشتر بها داده می‌شود یا در افغانستان؟
 ○ در ایران.
● در افغانستان شما از طرف دولت حمایت نمی‌شدید که برایتان نمایشگاه برگزار کند، یا مثلاً مقامی یا رجه هنری به شما اعطا کند و با چاپ اثر شما را به عهده بگیرد؟

○ در افغانستان، آن‌جایی که بیشتر تصمیمات گرفته می‌شد و پیاده می‌شد، در خود مرکز افغانستان بود و در کابل. در آن‌جا اتحادیه هنرمندان داشتند که گاهگاهی آثار هنرمندان را جمع می‌کردند و از طرف اتحادیه به نمایش گذاشته می‌شد. مجامع هنری هم در آن‌جا بود. از جمله مؤسسه‌ای بود به نام مؤسسه غلام محمد میمنگی که ایشان یکی از اساتید بزرگ هنر نقاشی بوده‌اند. در آن‌جا مؤسسه‌ای تشکیل شده بود که هنر طراحی و نقاشی و مینیاتور حتی، و خط هم آموزش داده می‌شد و آثار این‌ها هم به



نمایش گذاشته می‌شد. این آثار، گاهگاهی در بعضی سفارتخانه‌ها هم به نمایش گذاشته می‌شد. ولی در هرات متأسفانه این‌طور نبود. گاهگاهی بیاد آندیشه از طرف استاد مشعل نمایشگاهی دایر می‌شد که آن‌هم از آثار خودشان و شاگردانشان بود. به شکل سازماندهی شده و منظم وجود نداشت. هرکس هم علاقه‌ای داشت، می‌رفت در کنار استاد مشعل آموزش می‌دید و نقاشی یاد می‌گرفت. حمایت چندانی وجود نداشت.
● صحبت‌های ما تمام شد. در پایان اگر شما صحبتی دارید به فرمایید.

○ خداوند همه را توفیق بدهد که در زمینه‌های فرهنگی توجه بیشتر شود و این نویسندگان و شاعران و هنرمندان و دانشمندی که ما داریم، به مردم و جامعه معرفی شوند تا برای مردم ما این باور پیدا شود که ما هم هستیم و ما هم کسانی را داشته‌ایم و اگر ما هم بخواهیم، می‌توانیم.

مقاله

- “ شرح یک غزل بیدل
- “ تصوف در دوره تیموریان
- “ عالمی از وصل خوبان نیست خوشتر
- “ درباره عشق
- “ نقش موسیقی در ایجاد وحدت ملی افغانستان
- “ منظومه‌های داستانی در ادبیات کلاسیک ترکمن
- “ عن قریب
- “ شب مهتاب بیا در باغ بالا باشیم.

